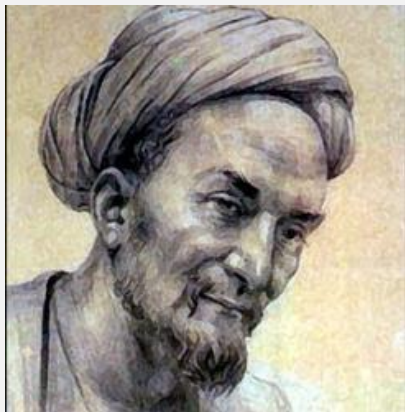




سعدی به گناه رنگ اخلاق بخشید

بی‌پروایی سعدی در روایت صادقانه از گناه، عشق و رسوایی از انتقادهایی است که بر او وارد شده است، اما عبدالحسین زرین‌کوب می‌گوید صراحت لهجه و صدق بیان سعدی به گناه او نیز رنگ اخلاق بخشیده است.

بی‌پروایی سعدی در روایت صادقانه از گناه، عشق و رسوایی از انتقادهایی است که بر او وارد شده است، اما عبدالحسین زرین‌کوب می‌گوید صراحت لهجه و صدق بیان سعدی به گناه او نیز رنگ اخلاق بخشیده است.

بی‌پروایی سعدی در روایت صادقانه از گناه، عشق و رسوایی از انتقادهایی است که بر او وارد شده است، اما عبدالحسین زرین‌کوب می‌گوید صراحت لهجه و صدق بیان سعدی به گناه او نیز رنگ اخلاق بخشیده است.

به گزارش ایسنا، در تقویم رسمی کشورمان روز اول اردیبهشت‌ماه به عنوان روز سعدی نام‌گذاری شده است. عبدالحسین زرین‌کوب درباره بیان رسوایی و گناه در شعر سعدی می‌نویسد: «بیان گولی‌ها و رسوایی‌هایی را که در این دنیا با احوال و اطوار انسان آمیخته است بر سعدی عیب گرفته‌اند. گناه سعدی این است که نه بر گناه دیگران پرده می‌افکند و نه ضعف و خطای خود را انکار می‌کند. کدام دلی هست که «در جوانی چنان‌که افتد و دانی» در برابر زیبایی‌ها و دلبری‌های وسوسه‌انگیز خوبان نلرزد و هوس خطا و آرزوی گناه نکند؟ تا جان بوده است و تا جهان هست انسان صید زیبایی و بنده شهوت و گناه است و این لذت و عشرت که زاهدان و ریاکاران و دروغگویان آن را به زبان نه به دل وقاحت و حماقت نام نهاده‌اند سرنوشت ابدی و سرگذشت جاودانی بشریت خواهد بود.

در این صورت آن‌جا که سعدی از عشق و جوانی سخن می‌گوید و شیفتگی و زیباپرستی خود را یاد می‌کند سخن از زبان بشر می‌راند و پرمایه‌ترین و راست‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین سخنان او همین‌هاست. تنها او نیست که شور زیبایی دلش را به لرزه درمی‌آورد و عنان طاقت را از دستش می‌رباید، آن زاهد بیابان‌نشین هم از ترس آنکه در این راه نلغزد به غار پناه می‌برد و باز وقتی به شهر می‌آید صید غلامان خوبرو و کنیزان دل‌فریب می‌شود.

او بی‌ریایی و بی‌پردگی را تفاوت سعدی با ریاکاران و ملامت‌گران می‌داند: «تفاوت سعدی با ملامت‌گران و ریاکاران و دروغ‌گویان این است که سخنش مثل «شکر پوست‌کنده» است. نه رویی دارد و نه ریایی. اگر لذت گرم گناه را به جان می‌خرد دیگر گناه سرد بی‌لذت دروغ و ریا را مرتکب نمی‌شود. راست و بی‌پرده اقرار می‌کند که زیبایی در هر جا و هر کس باشد قوت پرهیزش را می‌شکند و دلش را به شور و هیجان می‌آورد. همین ذوق سرشار و دل‌عاشق‌پیشه است که او را با همه کاینات مربوط می‌کند و با کبک و غوک و ابر و نسیم همدرد و همراز می‌نماید. باید دلی چنین عاشق‌پیشه و زیباپسند باشد تا مثل او هر پستی و گناه و هر سستی و ضعف را ببخشد و تحمل کند. نه از قاضی همدان و شاه‌بازی او اظهار نفرت کند و نه از ترش‌روی زاهد و بی‌ذوقی و گران‌جانی او برنجد و به هم برآید. دلی مانند دل اوست که در همه جا و با همه چیز همدرد و هماهنگ می‌شود و دنیا را چنان‌که هست می‌شناسد و از آن تمتع می‌برد. با این همه برای دل او نیز چیزی هست که از آن نفرت داشته باشد و تحمل آن را نکند: خودفروشی و ریاکاری که دنیای زیبای رنگارنگ را در نظر انسان واقعی تیره و سیاه می‌کند. این است دنیایی که در گلستان توصیف می‌شود. دنیایی که سعدی خود در آن زیسته است و با یک حرکت قلم عالی‌ترین و درست‌ترین تصویر آن را بر روی این «تابلو» که گلستان نام دارد جاودانگی بخشیده است.»

زرین‌کوب در کتاب «با کاروان حله» درباره اخلاق در آثار سعدی آورده است: «سعدی هم استاد رموز عاشقی است و هم آموزگار تقوا و خردمندی: چیزی که در یک تن جمع شدنش نادر است. در وجدان او نیکی که هدف اخلاق است از زیبایی که غایت عاشق است جدا نیست. از این‌رو معلم عشقی که او را شاعری آموخته است درس اخلاق و تقوا به او داده است. در اخلاق آن‌چه مایه نفرت اوست چیزی است که انسان را از آن‌چه لازمه آدمیت است دور می‌کند و به زشتی و پستی می‌کشاند. نزد وی اخلاق وسیله‌ای است که انسان را به کمال آدمیت می‌رساند و وجود او را با رشته محبت با سراسر کاینات می‌پیوندد. همین هدف اخلاقی در عشق او نیز هست. عشق او نیز در حقیقت اخلاق و تقواست. درد و سوز و گذشت و تسلیم است. چنان از خودپرستی - که هیچ اخلاق پسندیده‌ای با آن سازگار نیست - دور است که در آن از عاشق و خواست و کام او نشانی نیست. از

این جاست که هیچ چیز معنوی‌تر، هیچ چیز اخلاقی‌تر، هیچ چیز روحانی‌تر از عشق وی نمی‌توان جست.

او توضیح می‌دهد که چگونه صراحت و صداقت سعدی به گناه او نیز رنگ اخلاق می‌بخشد: «غزل‌های او پر از درد، پر از شور، پر از نیاز، و پر از تسلیم است و اگر از گناه نیز در آن سخن می‌رود صراحت لهجه و صدق بیان او چندان است که گناه او را نیز رنگ اخلاق می‌بخشد. عشق که مایه غزل‌های اوست البته به جمال انسانی محدود نیست، روح، تقوا، طبیعت، خدا، و سراسر کاینات نیز موضوع این عشق است. نه فقط در غزل که در همه اشعار او این شوق نسبت به طبیعت و توجه نسبت به خدا بارز و هویداست. در عاشقی هیچ‌کس از این رند جهان‌دیده کارافزاده آشناتر نیست. از جوش و التهاب غزلیات قدیم تا گرمی و شیرینی طبیعت و بدایع، همه جا عشق سعدی در تجلی است. درست است که بعدها - مخصوصاً در «خواتیم» - این عشق ظاهراً تا حدی تعالی می‌یابد و عاشق در وجود سعدی جان خود را به عارف وامی‌گذارد، لیکن به هر حال طنین صدای عشق هیچ جا در غزل او محو و خاموش نمی‌شود. غزل سعدی یعنی عشق، و عشق با همه فراز و نشیب‌هایش. عشق سعدی البته به یک معشوق بسنده نمی‌کند، اما هر جا این عشق هست درد و نیاز و تسلیم و گذشت نیز هست. این عشق که پایبند یکی نیست البته هوس نیست و صفا و رضا است، نیازی روحانی است که دایم دل و جان شاعر را آماده تسلیم و فنا می‌دارد. در چنین دلی درست است که بیش از یک عشق می‌گنجد اما باری عشق به بد و بدی در آن راه ندارد، از آن‌که نزد وی زیبایی از نیکی جدا نیست و عاشق در واقع نیکی را نیز در محراب زیبایی می‌پرستد.

حدیث کام جسمانی را البته سعدی انکار نمی‌کند، اما که می‌تواند این عشق پرشور بی‌پایان را که در آن سعدی با همه کاینات پیوند می‌یابد از نوع هوس‌های جسمانی بشمرد؟ در این عشق‌ها سعدی درد و سوز واقعی دارد، و عشق او آموختنی نیست، آمدنی است. هم شکوه و فریاد او بوی دل می‌دهد، هم تسلیم و گذشت او سوز محبت دارد. در بی‌خوابی‌های شب‌های دراز شب‌روی‌های خیال را توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که خاطر بی‌آرام مشتاق در همه آفاق می‌گردد و باز به آستانه معشوق بازمی‌گردد و از این خوش‌تر جایی نمی‌یابد. تردید و وسوسه عاشقی را که جز خودش نیست به قلم می‌آورد که چگونه همه شب در عالم خیال می‌خواهد دل از معشوق برگردد و صبح که از خانه بیرون می‌آید باز یک قدم آن سوتر از کنار معشوق نمی‌تواند گذاشت. اندیشه عاشق را نشان می‌دهد که در ساعت‌های سنگین و دردناک جدایی هزاران درد دل به خاطرش می‌آید و می‌خواهد که وقتی به معشوق رسید آن همه را با وی بگوید اما وقتی به وصال یار می‌رسد چنان خود را می‌بازد که همه درد دل را فراموش می‌کند و دردی در دلش باقی نمی‌ماند. شور و هیجان عاشقی را وصف می‌کند که بعد از هجران دراز به وصال یار رسیده است و در آن لحظه کام و عشرت هر درد و غمی را که در جهان هست می‌تواند از یاد ببرد و حتا از مرگ و هلاک نیز اندیشه‌ای به دل راه ندهد. این‌ها عشق واقعی است که سعدی آن را دریافته است و بیهوده نیست که قرن‌ها بعد از وی هنوز غزل‌سرایان ما رموز عاشقی را از سعدی می‌آموزند و او را استاد حدیث عشق می‌دانند.»

زرین‌کوب سعدی را «شاعر واقعی» توصیف می‌کند: «سعدی نه حکیم است و نه عارف. فقط شاعر است و شاعر واقعی. مخصوصاً شاعر آدمیت است که عشق و خلاق مایه افتخار اوست. افلاطون نیست که از دنیای نامحسوس غیب و مثال سخن گوید و از عشق و روح چنان جوهر مجردی بسازد که با جسم و ماده هیچ‌گونه تعلقی نداشته باشد. سقراط است که به انسان و سرنوشت او توجه دارد و عشق‌ورزی به یک شاهد بازاری مثل الکبیادس سقراط - را هم مانع از جست‌وجوی آدمیت و کمال نمی‌داند.»